

۳۲۷

مکتب
۱۳۰۲

۲
—
۲۷-هـ
۳۲۷


مکتب
شورای
ملی

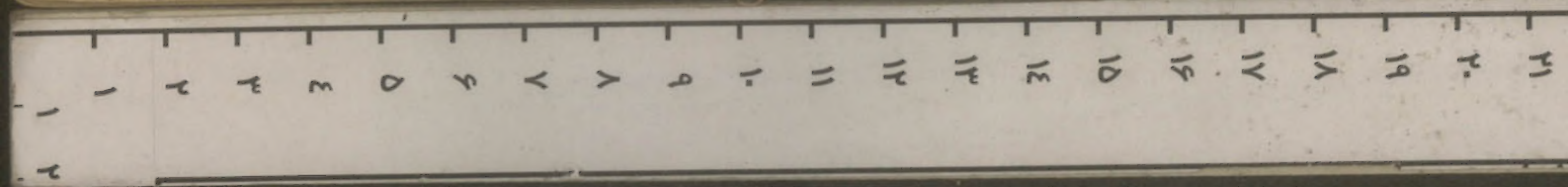
۴۴۴
۱۳۷۲۶

الاحتیارات العلمیه

رامهر مهر رازی

۷۴۵۴

| | | |
|---|--|-------|
|  جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب | | ۱۳۷۲۶ |
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | | |
| کتاب (اختیار العلمیه فی) (تجربیه و السواری) | | |
| مؤلف: امیر خرم رازی | | |
| مترجم: | | |
| شماره قفسه: ۳۲۶ | | |



۴۴۴
۱۳۷۲۶

الاحتیارات العلمیه

فارس
امیر فخر رازی

۷۳۵۲

| | | |
|---|----------------|-------|
| جمهوری اسلامی ایران | شماره ثبت کتاب | ۱۳۷۲۶ |
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | | |
| کتاب (اختیار) العلمیه فی (الاحتیارات العلمیه) | | |
| مؤلف امیر فخر رازی | | |
| مترجم | | |
| شماره قفسه ۳۲۶ | | |

۴۴۴

۱۳۷۲۹

الاختیار فی العلائق

فارسی

امام فخر رازی

الاختیار فی العلائق

کتاب اختیارات علائق از تصانیف
افضل المدقین امام فخر رازی رحمه الله

عبدالله

۲

مکتوب



قال میر حسن علی السلام
من ولد میرزا ساعد زحل مات يوم السبت
وفي ساعت المشتري مات يوم الاحد
وفي ساعت المربع مات يوم الجمعة
وفي ساعت الشمس مات يوم الاربعاء
وفي ساعت الزهراء مات يوم الاثنين
وفي ساعت عطف اود مات يوم السبت
وفي ساعت القوس مات يوم الخميس

۴

الاختیار فی العلائق

في
الاختیار فی العلائق

تأليف

امام فخر رازی

کتابخانه

مکتوب

۹

الاختیار فی العلائق

۱۳۷۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم
 نشانی بی متناهی حضرت کبریا آن خدای که ذات او از
 مناسبت مکان مبرا است و صفات او از مقارنت حدود
 و امکان محسوس و افیدکاری او از حاجت مفاسد و معان
 خالی و پروردگاری او از نیاز مندی بگردش آسمان
 و بیستارگان متعالی و صلوات بی نهایت و غایت
 بی غایت بر بهترین خلایق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 باد که پیشوا عالمیان و مقتدای بشر است و بر اهل بیت
 پاک او و سلم سلیمان کرام **الحمد لله** چون هیچ عبادت بعد از
 طاعت خدای عز و جل و متابعت رسول او بهتر از خدمت
 با و شاه نیست که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
 اولی الامر و احب با شد بر مردمان عاقل بمقدور قدرت
 و استطاعت خود در آن میدول و داشتن خاصه که
 در آن خدمت تعالی ذکر جمیل و انوار پسندیده حاصل
 گردد و چون بنوکان حضرت اعلی سلطان اعظم
 یا و شاه بنی آدم علاء الدین و الدین سید سلطین الطوب
 و العجم ابوالمظفر کشتن بن خوارزمشاه الاعظم
 الجبارسان اتسر بریان امیر المومنین نصر الله و
 قهر اعداء را در اوقات غایت بهجت و قصد حرکت

- (۱) تاریخ احوال و ذکر فرموده
- (۲) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۳) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۴) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۵) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۶) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۷) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۸) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۹) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۰) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۱) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۲) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۳) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۴) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۵) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۶) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۷) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۸) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۹) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۲۰) در بیان احوال حضرت کبریا

الغایت

اتفاقات خاطر می بود با اختیار آن بخوشی واجب دستم
 «درین معنی تصنیف ساختن و سخنهای علمای این فن در آن
 پرداختن ببلعظمها انسان و عبارتها نزدیک بباطر بس
 کتابها است آن چون بطلمیوس و وایس و ذر و ثوس
 و ابو مشیر بلخی و غیرین و در آن طبیبی و احمد بن محمد بن
 سجزی و یعقوب بن علی نصرانی و محمد بن ایوب حاسب
 طبیبی و کیا کوشیار بن لیث بن خلیل و سهل بن شریح
 کردم و انچه ایشان در کتابها خود بی نظم و ترتیب
 آورده بودند آنرا مرتب کردم و سخنهای دیگر چند احم و
 هر چه حاصل سخن بود بیاوردم هر کس که درین علم
 خویش کرده بود و کتابها بعد از آنرا مطالعه کرده باشد
 که این کتابی درین علم بدین مذهب و مجرب نیست و کس
 نساخته است و این مجموعه بر مجموع بسیار و درین
 و در تعلیم بی شمار است و نام کتاب الاجتیرات العلیه
 فی الاجتیرات السماویه و اینها درم کتابی است که در
 عالم که جواهر و بدایه مقبول عالمیان و مطلوب جهانیان گرد
 آید و تعالی توفیق حصول کرامت کند و احصای فواید
 ارزانی و اوار و خیرات دینی و دنیاوی میسر گردانند و بمنه
 و کرمه و این کتاب را بر دو مقاله نهادم **مقاله اول در کلیات**

- (۱) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۲) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۳) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۴) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۵) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۶) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۷) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۸) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۹) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۰) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۱) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۲) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۳) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۴) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۵) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۶) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۷) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۸) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۱۹) در بیان احوال حضرت کبریا
- (۲۰) در بیان احوال حضرت کبریا

۱. سترترین نیست
 ۲. فایده
 ۳. فایده
 ۴. فایده
 ۵. در آن کار
 ۶. فایده
 ۷. فایده
 ۸. فایده

مقاله دوم در مویات مقال اول در کلیات و آن فصل است
فصل در مویات اختیارات در موضوع و مبادی اختیار
 در فایده اختیار **م** در مویات اختیار **م** در کلیات
 اختیار **م** در مویات اختیار **م** در کلیات
 از مویات کنند **م** در آن کار که اختیار از مویات کنند
۴ در اختیار کردن در وقت ضرورت **فصل ۱**
 در مویات اختیار که کوشش یا گفته است که اختیار سعادت
 آن وقت که او را اختیار کنند و شایستگی او
 مر آن عرض را که مطلوب است و آنجمله سدن او با طالع
 آنجمله سدن بسندیده و بدان که این حد با خطرات
 از هفت وجه **۱** آنکه سعادت وقت نفس اختیار
 نبود بلکه سعادت وقت خیریت که او مطلوب است از
 اختیار و فرق بود میان نفس اختیار و میان
 آن چیز که وی مطلوب است از اختیار پس گفتن که اختیار
 سعادت وقت با آنکه سعادت وقت نفس اختیار
 بود خطا بود **۲** آنکه در مویات اختیار یا سعادت وقت
 مطلوب نباشد چه اگر کسی خواهد که اختیار کند
 برای خراب کردن قلع یا از برای دارو دادن شخص
 تا بیمار شود و در آن بیماری مملکت شود آن اختیار

چنانچه نظر خوش را است بنیاد پس معلوم شد که در
 مویات اختیار یا سعادت وقت مطلوب نیست **۳**
 آنکه او توفیق اختیار را سعادت وقت مختار کرده است
 و تعریف مختار در بدان توان کرد که گویند مختار آن چیزی
 باشد که متعلق اختیار بود پس این دور باشد
 و خطا بود **۴** آنکه در مویات حد مویات است زیرا که چون
 که باید طالع وقت اختیار را شایسته عرض بود بدگر
 سعادت وقت بهیچ حاجت نبود زیرا که سعادت در
 تحت آن سخن در آید **۵** آنکه گفت آنجمله شدن
 با صاحب طالع مع خطا است زیرا که وقت را
 استخراج نبود با صاحب طالع بلکه استخراج میان دو
 کوکب صورت بندد **۶** آنکه مویات صاحب طالع
 یک نیست از اسباب سعادت وقت و با آن سبب
 سببهای دیگر می باید چنانکه بیان کرده شود پس اگر
 با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب سعادت وقت می
 بایست کرد پس هر یک سببها را باید ذکر و اگر چنانچه
 که ذکر سعادت وقت اسباب سعادت وقت واجب
 نبود پس که این سبب کردن زیاده بود پس
 کل حال در مویات حد زیاده و نقصان حاصل باشد

و چون آنکه این شرطها که درین حد باید کرده است یافته
نشود و در اختیارها که وقت ضرورت کرده شود چون
بعضی اختیارها ازین حد بیرون بود و بدان که اگر بخواهند
کاری دشوار است و یکس را این معنی میشود
که گمان را که منطق قطعیست بقیع است تمامی حاصل
شده باشد و گویا که بسیار هر چند که او را از علما ریاضی
آنکه نصیب بوده است لیکن از علم منطق حال بوده است
لاجرم غلطها افتاده است و او درین خود که انرا بی جامع
خوانند بانی آورده و آنرا جامع علم الهیه نام کرده و درین
باب چه نام که در علم حیه بکار دارند گفته و پیشتر آن حد را
و معیوب آمده است ایند نقالی توفیق صواب که اینها
و چون خطای این پیدا شد ما در حد اختیار کنیم که اختیار
عبارت از گزیدن وقتی که او بهترین وقت باشد که وقت
شود از آن وقت که موافق مقصود بود و در آن مدت که
آن وقت در وی طلب کنند و از آن اشکال که گفته شد
درین حد هیچ نمی آید **فصل** در موضوع این علم و مبادی
و می دانند موضوع هر علمی آن چیز باشد که در آن علم از احوال
ذاتی او بحث کنند و موضوع این علم افلاک و اجرام است
از آن روی که از قوت بعضی آراء نیز بنا را که اختیار

حد

مایه

حد

آن

از برای

از برای او کرده باشند اما مبادی این علم یا از قضایا
باشد یا از قضایا منقول و کسی که گفته اند که مبادی این
علم از قضایا نیست پس خطا کرده اند زیرا که احکام
احکام را اتفاق است بر آنکه چون قریب خداوند طالع متصل
بان پستاره که صاحب حاجت بود از سیارات مقرر را
و صاحب طالع را متصل کرد و اینم بگویم از ثوابت که آن
کوکب بر طبع آن خداوند حاجت بود از سیارات آن
مقصود حاصل شود و معلومت که قریب مابعد طالع کوکب
تا به نزد زیر که کبریا شریفی در صحت تجربه است که
فعل از یک کوکب در یک درجه بار تا پند و این ممکن
باشد که غریبان و فاکند که کوکب تا به دوری یا پیشتر
تمام کنند لیکن یک دور ایشان در مدت پست و چهار
هزار سال تمام نشود پس تجربه احوال ایشان چگونه
و فاکند پس معلوم شد که اگر چیزی از طبایع پستارگان
معلومت جز بوجی و الهام و خواهر است معلوم نشده
پس معلوم شد که در مبادی این علم چنانکه بقضایا بجزی
حاجت بقضایا منقول هم حاجت **فصل**
در فایده احتیارات باید دانست که طالع وقت بلطالع
مولود و برج اشیا طالع و تحویل از سه قسم خالی بود

نام

انگاه

یا هر دو سعد باشند یا هر دو غم یا یکی سعد باشد و دیگری غم
 غم اما اگر هر دو سعد باشند لابد بود که سعادت عظیم
 حاصل شود و اگر هر دو غم باشند لابد بود که غم عظیم
 حاصل شود و اگر یکی سعد باشد و دیگری غم این
 قسم نیزه قسم یا سعد غالب بود یا غم غالب بود یا هر دو
 برابر باشند اگر سعد غالب باشد آنچه از وی متساوی
 اسباب خوش بود بدفع آن خوش متحول شود
 آنچه از غم قدر حاصل آید بسبب حصول سعادت شود
 اگر غم غالب بود آنچه از وی متساوی اسباب سعادت
 بود بدفع آن سعادت متحول شود و آنچه حاصل آید
 قدری از خوش حاصل شود و اگر اسباب سعادت
 و اسباب خوش متساوی باشند هر دو یکدیگر
 متحول شوند و آنکس را نه سعادت حاصل آید و نه خوش
 چنانکه چون دو شخص در قوت برابر باشند هر یک از
 ایشان یک طرف از چوبی خواهند که بکشند چون
 هر دو غایت قوت خود در عمل آرند و هر قوت متساوی
 باشند لابد بود که آنچو در میان ایشان ساکن ماند
 و هیچ جانب حرکت نکند و چون این فاعله معلوم شد
 ظاهر شد که اختیار نیک سود مند است بهر قدرات زیرا که

اگر طالع اصل و برج آنها و طالع تحول آن شخص نیک باشد
 و طالع سعد اختیار بدان پیوندد لابد باشد که آن سعادت
 زیاده گردد و اگر آن طالعها بد باشند طالع سعد اختیار
 کردن آن خوشستار را زیل کند و باشد که بسبب سعادت
 گردد و اگر نه باری پاره از آن خوشستار کم کند پس پیدا
 شود که اختیار کردن به نزدیک عقلا از همه است **قال**
 اگر سبیل سوال کند و گوید که در اختیار هیچ فایده نیست
 و برین هیچ دلیلست **۱** آنکه اگر ستارگان از انزیت در سعادت
 و خوشستار از ستارگان که در طالع مولود و طالع تحول
 او بودند بی اثر بودند ممکن نباشد پس در اختیار
 هیچ فایده نبود و اگر ستارگان از هیچ انزیت در سعادت
 و خوشستار پس در اختیار کردن هیچ فایده نیست پس
 شد که بر هر دو نوع را اختیار کردن بی فایده است **۲**
 آنکه مابسی بخانه دیدیم که از برای پیغمبر کردن دو شخص یک
 اختیار کردند و آن پیغمبر در حق یکی سخت سودمند
 آید و در حق دوم سخت زیانکار و اگر این اختیار را
 آخری بودی باینستی که منفعت این یا مضرت بهر دو
 شخص برسد و چون چنین نبود دانستیم که در اختیار
 هیچ فایده نیست **۳** آنکه با اتفاق از ستارگان که در

طالع مولود آمده و در برج اشهاب و طالع تحویل باشند قوی تر
 از آن باشند که از آن گوید که در طالع وقت و اختیار
 باشند زیرا که طالع وقت اختیار طالع عاریتی و طالع مولود
 اصل باشند و هرگز عاریتی با اصل برابری نتواند کرد
 پس در اختیار هیچ فایده نیست **و** آنکه دفع تقدیر آتی
 ممکن نیست پس اختیار بی فایده بود **و** آنکه حضرت مصطفی
 علیه السلام میفرماید که من آمن بالجحیم فقد كفر و اگر بخیر
 حق بودی کفر نبود و چون حق نبود در وی هر فایده
 نبود **و** از سخن اول آنست که از طالع مولود و برج اشهاب
 و طالع تحویل نگاه واجب بود که ظاهر شود که او را مانع و
 دافعی نبود اما چون طالع وقت اختیار دافعی این اثر را
 بود لازم نیاید که آن اثر را در وجود آید همچنانکه ترش
 سر که آن وقت برقرار باشد که ترسناک و ایامیه
 نشود اما چون شکر با وی انجیت نشد از ترشی سر که
 چیزی شود همچنانکه از شیرینی شکر زهر طبعی که شود و همچنین
 چون طالع مولود افتضا نخست کند و طالع وقت افتضا
 سعادت کند هر یک از آنرا و دیگر طبعی که کند یا از آن بخت
 که مقتضی طالع اصل بود کمتر شود **و** از سخن دوم از
 دو جاست **و** آنست که چنانکه از طالع اختیار و نیک طبعی از

از خوار

از نخست طالع مولود کم کند طالع مولود نیز طبعی از سعادت
 طالع اختیار کم کند پس چون دو کس یک اختیار بپذیر
 کنند و یکی را نیک آید و دوم را بد این معنی از برای
 آن بود که طالع مولود و طالع تحویل یکی نیک بوده باشد
 و آن دوم بد پس آنکس را که طالع مولود و برج اشهاب
 طالع تحویل نیک بوده باشد و اختیار نیک بدان یار
 شود لا جرم او را منفعتی تمام از آن سفر حاصل شود
 و آنکس را که طالع مولود و برج اشهاب و طالع تحویل بد
 بوده باشد چون اختیار وقت نیک بدان یار شود هر چند
 طبعی از آن نخست کمتر کرد لیکن چون غلبه اسباب بخیر
 بوده لا جرم از آن سفر منفعت بوی رسد و اگر اختیار
 نیک اتفاق افتاده بودی منفعت وی بیشتر بودی **و**
 در جواب این سوال آنست که نجسم در اختیار دعوی
 قطع و تعیین نکند البته بلکه مشبه با کار وی آن بود که غلبه
 ظنی باز نماید و هر چه قطع نبود باشد که در وی خط افتد
 ولیکن نظر عاقل بدان جانب بود که بیشتر اتفاق
 افتد اگر چنانکه منفعت آن بیشتر بود بر که آن گفتن روا
 ندارد چنانکه هیچ عاقل تبرک طب و معالجت نکند
 از مبران که علاج کردن کامی پسودار دوگاه

زبان و چون ازین معنی هیچ قدری در علم طلبانیم
 نمی آید همچنین در علم نجوم قدس لازم نیاید **از سخن**
 پس که دلیلها که در اجتهاد است اعتبار نکنند دلیلها
 عامت و دلیلها که در طالع مواید بود و دلیلها خاصت
 و دلیلها عام نجوم مقدم باشد بر دلیلها خاص ازین است
 که چون احوال کواکب در بعضی اوقات دلیل بود بر خطی
 یا زلزله یا اهل آن شهر یا اختلاف طالع ایشان در آن
 ماساوی باشد و همچنین اگر بعضی از اولاد فکلی اقتضا
 حرکت لشکری کند پیشتر آن قوم در قتل و رنج برابر
 باشند با آنکه طالع هر یک مخالفان دیگر باشد پس معلوم
 که دلیلها که در باب احتیاط رات رعایت کنند قوی تر است
 از آن دلیلها که در طالع مولود یا دیگر باشد و چون
 این درست شد سوال سایل باطل شد **جواب**
 از سخن چهارم آنست که هر چند دفع تقدیر الهی مقدور
 بشری نیست ولیکن از و تعالی هر چیزی سبب
 چیزی دیگر کرده است چنانکه نان خوردن را سبب سیری
 کرده است و دار و خوردن را سبب زوال خطی
 کرده و عبادت کردن را سبب نجات کرده و معصیت کردن را
 سبب عقاب کرده پس اگر چنانکه چون ما تقدیر خداوند

نهیست

ن

منع نتوانیم کردن باید که ترک نان خوردن و ترک
 طاعت و عبادت کردن بگوئیم و گوئیم اگر تقدیر خدا
 سبحانه و تعالی چنانست که بنده سیر شود چه حاجت
 که چیزی خورم و همچنین اگر تقدیر از و تعالی چنانست که
 من از نیک بختان باشم بیگم حاجت شوم اگر طاعت
 نکنم پس چنانکه این سخن از عقل و شرع دور است
 سایل مجاب باطل است **جواب** از سخن پنجم آنست که
 آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که من آمن
 بانجوم فقد کف مفسی نجات که ظاهر یا نیندیشد
 زیرا که اگر کسی ایمان آورد بنجوم از آنجه که هستی ایشان
 دلالت بر هستی ازید کار حتی عالم کریم قوام این کفر
 نبود بلکه عین ایمان بود بلکه عالی تر در جرایم آن بود
 نه چینی که چون ابراهیم علیه السلام در ستارگان و ماه
 و اقاب نظر کرد و بواسطه آن نظر باری تعالی را بدانت
 ایزد تعالی بروی تشاکمک میفرماید آنجا که فرمود
 و نیک جنتا آتینا ابراهیم تا آنکه باید دانست که نظر
 در نجوم بر شش قسمت قسم اول آنست که در سیری ایشان
 نظر کنند تا بواسطه آن ابراهیم کار را غراسمه و علم و
 قدرت بی نهایت او بداند **قسم دوم** آنکه در حرکات

ایشان نظر کند تا بواسطه آن امر از یک کار و اوقات
 ناز و دروزه و ذکوة و حج و صمت قیل و جلد و نظر در ستارگان
 بدین دو وجه واجب باشد قسمی آنکه در معادیر و اجرام
 و اجزای ایشان از اختلاف و تفاوت نظر کند چنانکه در
 کتاب عالم حسیه بیان کرده آمد و نظر کردن در ستارگان ازین
 وجه مندرج است باشد زیرا که هر کس که این علم بیست
 دانند آثار حکمت خدای تعالی در آسمان و زمین مشاهده نماید
 قسم چهارم آنکه اعتقاد کند که این ستارگان ازین جهت
 نیستند درین عالم بطبع یکدیگر چنانکه ازین عالم از راه
 طلوع آفتاب را سبب روشن شدن عالم کرده و قیوم بوده
 سبب تاریکی عالم کرده و نزدیک او را بسمت سبب جاذبه
 هر کرده و دوری او را سبب سبب بود و ت هر کرده
 همچنین نظر باین ستارگان اسباب سعادت و غایت
 کرده است از راه عادت و از راه طبیعت و از راه
 حقیقتشان و صفاتی که از آنست و در علم نجوم بدین
 سه فن و در فضائل و تقسیم آنکه اعتقاد کند که این ستارگان
 بطبع خود متحرکند درین عالم و این اعتقاد چند خطاست
 لیکن بگویند که تقسیم آنکه اعتقاد کند که این ستارگان
 در بران عالمند و سعادت و غایت و سبب از بعضی

بنی

ایشان حاصل نشود و بر ما عادت ایشان و جهت
 این اعتقاد کفر صریح است پس معلوم شد که ایان نجوم
 کلیان بوده که کفر باشد و این تفصیل برای آن
 کتاب بود و در کتاب کس که درین علم نگردد چنان نگردد که صفت
 آن او را حاصل بود و معرفت آن با اعتقاد وی باز نگردد
فصل در حرمان رعایت آن در احتیاج و واجب بود
 چون در وقت صلیت بر ما صلاح حال قیوم را و اما از لحاظ
 صلاح آنست که هر یک که با کسیم یا حصول سعادت و یا عین
 غرض و هر آنکه رعایت صلاح حال قیوم کردن در احتیاج
 از برای آن اولیست از رعایت صلاح حال دیگر ستارگان
 که ما را در خلقت اول آنکه ماه و زودیکترین ستارگان
 بر زمین بسبب تاثیر او درین عالم اولیست باشد از تاثیر ستارگان
 دیگر دوم آنکه حرکتی قیوم را در حرکت دیگر ستارگان سریع
 و حرمان که در عالم حادث میشود بکس که تغییر باشد پس
 احتیاج است این حوادث و حرکت سریع قیوم کردن اولیست بود
 از احتیاج کردن این حرکت بطی دیگر ستارگان پس
 آنکه قیوم رعایت سرعت حرکت او را ستارگان بگوید بگوید که
 که در آنست و اینست از ایشان سبب حدوث حوادث
 کرده و بدین عالم پس ازین سبب که در قیوم یافت شود

رعایت آن لازم بود
 رعایت آن لازم بود

و بیستارگان دیگر یافت می شود و رعایت حال
 فر کردن او نیزست در احتیارات از رعایت حال
 یکستارگان و نیز آنکه در دلیل ابتدا بود و خداوند
 خدا او را دلیل عاقبت باشد و لیکن بشرط آنکه در
 او تا دهم دینا نامش باشد بطالع اما اگر چنین شود
 دلیل ابتدا و طالع باشد و دلیل عاقبت رابع دوم صلاح
 خداوند خانه فرستیم صلاح طالع چهارم صلاح خداوند
 طالع پنجم صلاح خانه عرض چنانکه خانه در قسم و کارها
 سلطان پنجم صلاح خداوند خانه عرض و اولی آن
 بود که خداوند خانه عرض ستاره باشد که مدبران
 عرض بود چنانکه بعد کنند تا خداوند خانه عاشر افتاد
 بود زیرا که عاشر تعلقی سلطان دارد و اقاب نیز تعلقی
 سلطان دارد و غرض است صلاح ستاره عرض یعنی
 آنکه مدبر عرض بوده باشد آن جهت چهره رعایتان
 در احتیارات واجب بود چون در وقت مملکت
 باشد و اگر حکیم کوید اختیار کردن روا شود الا
 بدو شهادت و آن شهادت صاحب طالع است
 اما شهادت ماه و اما با شهادت که یک حاجت و حکیمان
 دیگر میگویند که چون خداوند عرض و خداوند خانه عرض

طالع

بنام

شهادت باشد صلاحیت دیگر و دلیل هیچ سود ندارد
 زیرا که بسیار بود که طالع و ماه هر دو سود باشند و لیکن
 خداوند بیت عرض ساقط یا تحت الشفع بود و جهت
 حاصل نشود و مثال این آنست که حسن منزل از
 خراسان پیر و ن آمد بطالع اسد و مشرق و ماه در
 در خور بودند در وسط السما و اقاب در اسد بود
 در برج طوک و لیکن خداوند جهت الح و آن زهره است
 در سنبل بود در وسط البروج کارا و در اعتدال بود
 و از بودن ماه و مشرقی در وسط السما بودن اقاب
 در خانه توتیش در برج طوک هیچ مقصود حاصل نشد
 بسبب معلوم شد که رعایت صلاح خداوند خانه عرض
 بهم حال واجب است پنجم در بیان چیزهای
 رعایت کردن آن سبب کمال حیات بود و آن یازده
 چیز است اول آن تعلقی بقدر دارد و آن بر دو قسم است
 اول آنکه تعلقی با شفع دارد و با سبب کمال که مقدم بود
 بر آن اختیار و دیگر آنکه تعلقی با الهی و دیگر دارد
 از احوال قرآنا قسم اول آن تعلقی با جماع دارد و اما مثال
 در آنکه نظر کردن در حال اجتماع و استقبال از مشرق
 اول آنکه آن اجتماع با آن استقبال در طالع یا در و ماهی

و نیز

طالع اختیار بود و یا در جهان بی که مایل بودند باشند
 یا در جهان بی که از وند زایل باشند اما اگر در وندی
 از او تا و باشند آن نیز برود و نخست زیرا که آن اجتماع
 یا آن استقبال یا با یکی از وند باشند یا نه اگر با وند
 بوده باشد و چون از آن اجتماع یا از آن استقبال
 باز گرد و یا بعدی دیگر پیوند یا بخشی اگر بعدی دیگر
 و دلیل خوبی آنکار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر
 بخشی پیوند دلیل خوبی ابتدا و هم در میان آنها و اگر
 اگر قسم در وقت اجتماع یا استقبال یا بعدی پیوند
 باشد در وقت بازگشتن از اجتماع یا استقبال
 بعدی پیوند یا بخشی اگر بعدی پیوند و دلیل نایبی
 ابتدا و خالی باشد و اگر بخشی پیوند و هم در ابتدا
 و هم در انتها دلیل بر و آن کار نیا شده و اگر
 آن اجتماع یا آن استقبال در جهان بی اتفاق افتد
 که مایل از او تا و طالع اختیار بود و دلیل آن باشد
 که آن قسم چهار کاره دیگر بود و شد میان بود و اگر
 در جهان بی اتفاق افتد که زایل باشند از او تا و طالع
 اختیار و دلیل آن باشد که آن قسم چهار کاره بی
 ضعیف بود و از او تا و جانشین شد زیرا که او را وند پیوند

به حال تر باشند نخست این پیشتر بود
 آن چیزها که با اجتماع و استقبال تعلق دارد و آنست که
 خداوند طالع اجتماع یا استقبال چون در وند طالع اختیار
 افتد یا در خیرت باشند یا در خانه خود و دلیل تعلق آن
 کار بود **اما** اجتماع و یا استقبال چون در آن رج
 اتفاق افتد که طالع مولود صاحب اختیار باشند
 بر وجهی صالح اتفاق افتد آن کار تمام کرده **اما**
 اگر چون خداوند آن حد که آن اجتماع یا استقبال در وی
 اتفاق افتد و خداوند خانه آن اجتماع یا آن استقبال
 با هم متعلق باشند و دلیل باشد که آن کار که ابتدا
 کنند روز کار در از آن صرف شود اما باقی ماند
اما آن بر وجهی که اجتماع یا استقبال در وی اتفاق افتد
 باشد علوی پست الحیده باشد و خانه دوم از وی بجای
 جهت المال و مع و خیری و هم برین مفسر خانه دیگر را
 اعتبار باید کرد پس چون خواست که بعد از اجتماع و یا
 استقبال اختیار وی کنی از برای کاری جدید کن یا غیر
 و طالع وقت در بر وی افتد که لایق آن کار باشند
 اگر خواست که شایسته ای از برای بنام کردن چمد
 باید کرد تا ماه و طالع وقت در خانه چهارم باشد

از موضع آن اجتماع باین استقبال که هر چندی که
بود **یک** اگر اول فکلی در آن ساری که است
کاری خواهد کرد و هر وقت که باشد با اول فکلی در وقت
اجتماع باین استقبال که باشد که آن کار که ابتدا
خواهند کرد بسیار روزگار بماند و باین کمال برسد
بسم آنکه هر چندی که در اختیارات رعایت
کنند آن سعد باشد که در وقت اجتماع باین استقبال
مستول بوده باشد بر طالع احتی و یا بر آن موضع که
در وقت احتیاری روزی بوده باشد و اگر چنانچه آن
ان سعد جدا و جدا باشد باشد که اجتماع باین استقبال
که باشد در وی اتفاق افتاده باشد بهتر بود و اگر سعدی
بگفت شرف طالع که گفته شد خداوند طالع تر آن
یا سال خداوند یا خداوند طالع تحمل سال یا خداوند
منبر و اریست باشد دلیل بود رعایت کمال آن کار
بسم اگر چنانچه او باب شفا شد در وقت اجتماع باین استقبال
از عمرش بگذرد یا ناظر بود به چیزین دلیل خاص
آن کار بود و آن دلیل ضعیف باشد **بسم** دوم
و آن احتیاری علی قرائت در غیر اجتماع و استقبال
و آن نازده و چارست **اول** آنکه هر کاری که ابتدا و آن

وقت

وقت اتفاق افتد که ما از نقطه رس جدا شد
آن کار تمام شود زیرا که اگر کسی چون منفصل شد
در جانب شمال صاعد بود **یک** که هر ابتدا که آن وقت اتفاق
افتد که ماه در برج سنبل طلوع باشد آن که با سال بود
بسم آنکه ماه از وقت اجتماع تا بر سر دلیل شد
بر کارهای که از سر راستی و در پستی در وجود آید و از
ترجیح اول باین استقبال دلیل بود بر خصوصت و صیان زیرا
که مقابل دلیل مضاد بود و از وقت تا بر سر
و دلیل آن بود که کسی را خصوصت دعوت کنند و
از آن کار بود و از ترجیح دوم تا اجتماع دلیل بود بر کار
پوشیده **یک** آنکه با بیان کردیم که ماه دلیل است
و خداوند خداوند دلیل عاقبت **بسم** در ابتدا کار با حال
ماه یا خداوند خداوند **بسم** بود اول آنکه در روزی
از آن ماه طالع باشد و خداوند خداوند با و ظاهر شد
و این دلیل آن باشد که آن کار در ابتدا و انتها خوبی
حاصل شود و دوم آنکه در روزی از آن ماه طالع شد
و لیکن خداوند خداوند از و سبب قطع بود آن دلیل
چون **بسم** در آن ماهی انشا باشد **بسم** آنکه در روزی
تیر و لیکن خداوند خداوند با و ظاهر شد و این دلیل

اول

تپائی پیدا و خونی آنها باشد چهارم آنکه قرنه در او
 بود و نه خداوند خاندان و ناظر باشند و این دلیل
 تپائی است و آنها بوده و این چهار قسم که یاد کرده شد
 همه چیزها که دلیل آنها در دلیل عاقبت بود و این
 طریق اعتبار باید کرد **در ابتدا کار را اگر نامشکل**
 باشد یعنی آن که پس از خداوند خاندان بوده یا نبوده اگر **کار**
 نبوده دلیل بود که آن کار در روح و دنیا باید و اگر خداوند
 خاندان بوده یا نباشد پس متصل باشد یا نباشد اگر
 بعدی متصل بود در اول **کار** خصوصیتی پیدا
 آید و عاقبت بعدی **کار** بعدی متصل شود آن
 کار در وجود آید یا نه **در وقت** **سید** **الکبر** **ترین** **حالا**
 ما در ابتدا کار را آن بود که بعدی با گذشته بود
 مگر در حق آنکه کسی خواهد که بگوید زیرا که در حق او بهترین
 باشد که از نفس باز گردد و به **اول** آن بود که ماه و کرب
 فوق الارض بود و در وقت الارض **از کار** **انکار**
 به دلیل است بر خونی عاقبت پس اگر انکار
 موضع قرار بعدی باشد خداوند آن بعد موافق آن
 فعل بود و انکارش بر آن بعد ما قرنه و دلیل کند که
 آن کار بغایت خوب در وجود آید **در ابتدا کار را**

طریق

نم

بهترین آن بود که ماه مشتمل باشد از فعل معلوی
 مستحق انتقال از فعل معلوی است که ماه از ستاره
 باز گردد و ستاره چونند که فلک او بالایی فلک ستاره
 نخستین بود یا از ستاره که روی سبوط نهاده باشد
 باز گردد و ستاره چونند که روی بشفرف دارد و
 این شرطها در همه ابتدا نگاه باید داشت الا در وقت
 که یاد شد به یکدیگر خواهد رفت زیرا که باید که ماه درین
 کار از علوی بسفل روی نهاده باشد چنانچه
 که از آن که منفرد است و دلیل ما پناه بود و بدان که متصل
 است و دلیل خصم پناه **در بهترین** **وقتی** **مرا** **ابتدا**
 آن باشد که در آن وقت هر دو نیست در وجود
 باشند و یکدیگر ناظر از نظرهای بعد و آن حد
 موافق آن کار باشد که است **در ابتدا** **کار** **و خداوند**
 این حد تا ناظر **در بهترین** **بظرف** **های** **سید**
 جمله چنانچه که تعلق دارد و رعایت حال **سای** **در**
 این تعلق دارد و رعایت **خانه** **ماه** **و این** **است** **که** **اگر** **خداوند**
خانه **ماه** **نشد** **باید** **که** **ناظر** **بود** **به** **ماه** **از** **اوقات** **و** **طالع**
در **این** **تعلق** **دارد** **و** **رعایت** **حال** **طالع** **و** **آن** **است**
و **چرا** **است** **اول** **که** **طالع** **یا** **موج** **مصلوب** **بود**

با ثابت یاد و بسندین و هر یکی از این اقسام
 بعضی از کارها را داشته بود و بعضی را نداشت
 اما برجهای مختلف اگر طالع باشند یا نه در ایشان
 بود و دلیل آنکه آن کارها را بجا آورده و در دنیا
 کرده و برجهای که طالع را دارند برجهای باشند و خود
 نایل شوند و خصوصاً در وی در آن گشت و دو کس
 بگریزه زود باز آید و کسی که در وی و جود کند بدان و نماند
 و خواجها و جنین که در وی اتفاق افتد باطل بود و پسونا
 که در وی اتفاق افتد هر آنچه او عادت خوب آید و پسونا
 از آنکه این جنینها را که در وی طالع پیدا کردن در برجهای
 منقلب بر چهار وجه و جو اول آنکه حمل از سمت برجهای
 الانقلاب ترست اما طالع آن در سمت انقلاب
 از وی گشت و لیکن از وی کسی که در آن
 برای آنکه جداوند او ماناست و مانایست سرعت
 حرکت و میزان در انقلاب است و اول است و بعد
 یک بطی انقلاب است از برای آنکه جداوند او طالع در جانب
 بطی حرکت و بعد دوم آنکه از این برجهای منقلب
 سعدی بوی نامست و دلیل آن بود که آن کارها
 باشد آناه بود لیکن بعاقبت تمام شود اگر کسی بوی

نام بود و دلیل بود بر عاقبت ثبات آن کار و اگر هر قسم
 در قسم کس نام نداشت آن کار تمام شود لیکن
 بخت و شقت اینست و وجهیم آنکه اگر جداوند
 طالع در برج ثابت بود انقلاب آنکار و مدت در آن حمل
 وجهیم طالع را بدید کردن در دو وجه طالع و در آن در
 که ماه در وی باشد اگر جداوند بدان درجه
 انقلاب آن کار یکدفعه باشد و اگر حمل باشد انقلاب
 آن کار در قسمت و بخت بود و اگر طالع در آن برجهای
 باشد آن کار حاصل شود و پس در وی منقلب
 کرد و اما اگر طالع را یا طالع برجهای ثابت باشد دلیل
 ثبات آن کار بود و سعادت و خوشی آنکار و شقت
 بطرسم و خوشی و شایسته است در آن کردن و
 زن و خاستن الادر زفاف که لایق او برجهای منقلب
 در هر برای که طالع او این برجهای ثابت باشد
 در آن در گشت و خصوصاً در وی بصل نامانند و
 باید دانست که عورت یکتر برجهای منقلب
 ثابت است از برای آنکه جداوند وی برجهای
 است از سمت ثابت ترست و قسمی در به عمل
 خویش که بگوید که از ثبات ترست برای آنکه

و اگر جداوند طالع را در
 یا درجه ماه در آن درجه
 بود انقلاب آن کار
 نامست

خداوند او را و زحل است و اما برجهای ذی جدین
 چون طالع باشند یا غایب باشند دلیل کنند که
 از آن کار که در وی است کنند امر را می نمایند
 و بار دیگر با وی هیچ نمایند و صلاح و فساد آن معلق
 بر نظر سود و خسر و این بر چهار کاری را نشان میدهد
 که معلق بر کس است از آن چون پنج کشتی و شرکت
 و هر که را بدین طالع محسوس کنند از آن محسوس بیرون
 آرند و بار دیگر محسوس کنند و اگر کجاست را بدین طالع بماند
 بار دیگر برود و اگر بدین طالع و عده کنند خلاف شود
 و اگر بسیاری برین طالع باشند و بار دیگر معاشرت کنند
 و دوم اعتبار آنکه طالع بر وجهی باشد یا مستقیم
 اگر طالع بر وجهی باشد یا غایب در وی باشد دلیل بود
 بر استواری آن کار پس اگر سود و ناظر باشند
 دلیل بود بر ابرام و داشتن حصول آن چیز و اگر
 خسر و طالع ناظر بود دلیل غایت استواری بود
 و اگر هم سود و هم خسر ناظر باشند دلیل نوسط بود
 و باید دانست که چون ماه در کجاست، موج بود و زاید
 انوار و الحساب باشد دلیل بود که آن چیز را بپوشند
 سود کنند و آنچه غریب چون بار و نشاندن سود کنند

و اما برجهای ستم الطالع چون طالع باشند یا غایب
 دلیل تمام آن کار بود و شاید بود و کسبی
 و در غایت حسن را پس اگر سود ناظر باشند دلیل بود بر
 غایت کمال آن کار و اگر خسر ناظر باشند دلیل بود بر
 بود و اگر هم سود و هم خسر ناظر باشند کار مستطاب بود و
 و باید دانست که چون ماه درین برجها باشد و نشان
 بود در نور یا در حساب جزئیات یا از آن غریب شود
 و در خوشن سود بود و اعتبار آنکه طالع اگر
 بر وجهی باشد او دلیل برین کار بود و آن خواست و سبب
 و خسر و حجت این بر چهار از برای اعتبار میدهند
 یکی باشد و بر وجهی که دلیل یا نشان باشد و آن
 عمل و جزو الاستات لایق باشد نشان بود
 و بر وجهی که دلیل او از بود و آن جمله بر حیات جز
 بر چهار آن از برای طریقی یک بود و بر وجهی آتشی
 از برای کار یا آتشی یک بود و چهارم بر چهارهای
 لایق اعتباری بود و بر چهار دلیل لایق اعتبارات
 دلیل و محسوس است و کان خاری موافق اعتبارات
 ستاری است و کان دلیل موافق اعتبارات دلیل
 پس اگر حال بخلاف این بود و اگر بر وجهی مستطاب بود

خوشتر بود و چون باید که طالع بطبع ما شد آن مقصود بود
 خواجگه رهای از غیبت کارهای سلطان و خاندانهای
 در آن شهر چنانکه در **درج** ششم باید که سرور را در طالع خطی
 تمام بود **درج** ششم اگر طالع بوج معوج و منقلب باشد در جای
 عاقبت و یا بر جی مستوی باشد ثابت اول آن کار
 دشوار بود و اگر شش اسان **درج** شش را در طالع اول
 طالع و آن بر چهار درجه است و در اول آنکه باید که خداوند
 طالع ناظر بود بطالع بطلیموس است هر آن مشا که
 ناظر بود بجان خود چنان باشد که مردی از خانه خود
 دور بود و حفظ خانه نتواند بکند و وجه دوم آنکه خداوند
 خانه اگر غیبت باشد باید که نظر او از غیبت یا از شکی
 باشد و همچنین خداوند خانه و تدا و تو خانه حاجت
 زیرا که نظر خوش از غیبت و تسکین و نظر مستور
 از غیبت و ترجیح بدین باشد و **درج** ششم آنکه خداوند طالع
 چون غیبت را باید که نظرهای او قرار آقا و طالع باشد
 و وجه چهارم هم باید که خداوند طالع با ستم سعاده
 با ستم باشد که آن دلیل کمال باشد **درج** شش را در
 طالع در جات طالع باید که در جی از بر جی خاصیت او باشد
 آن درج باشد که دوری از بر جی حق مجذبان بود که دوری

در نیم بود

در

آن

آن درج از اول آن درج چنانکه در **درج** ششم از جمل غیبت
 بود و ابتدا اگر نامی را در **درج** دوم اندوز شایر که بود
 زراعت را در **درج** ششم از جی زراعت باشد بود و در جی اول
 و خدمت پادشاه را در **درج** چهارم از بر طالع شایسته
 بود و کاریز پوشیده را بر جی اول و دوم بر جی یکم
 و یک در جات را اعتبار باید کرد پس چون این در جی
 مسعود باشد اندر آن تحصیل این مهمات در حق خود است
 باید که اگر کسی باشد در ابطال آن مهمات در حق
 دشمن نگارد باید داشت و باید دانست که هر گاه مشتری
 در نیمه دین بر جی باشد دلیل ایشان قوی بود
 یعنی دلیل در جی بر جی که آن درج که مشتری
 دوری بود دلات کنند بر کل و اگر در جی در جی
 باشد دلیل ایشان شکی ضعیف باشد مگر در **درج**
 که شکی **درج** ششم چنانکه اگر در جی در جی ششم در جی بود
 از غیبت مخالفت تمام در میان بود میان ظاهر شود و هر که
 مفادات بسیار اتفاق افتد و اگر شخصی مخالفت
 پادشاه آغاز کند دین وقت آفت بسیار شود و اگر
 مشتری در طالع بر جی در جی در جی بود و اگر آسان شود
درج شش را در طالع دیگر تمام باید که تا در **درج** ششم عالی

در جی

باشد و رعایت کردن این معنی بعد از طالع اول
 بعد از باشد پس بسبب این که در امور پادشاه
 که اول باشد که نگاه بطلع بسبب این که در امور پادشاه
 اعتبار کن خانه غرض و آن از دو وجه است و وجه اول
 آنکه پیش از این بیان کردیم که خانه حاجت باید که نگاه
 آن حاجت بود و اگر شود باید که در خانه حاجت سعاد
 توی حال باشد که اگر نوی مظهر بود و خداوند
 باید که از خوشی و شادی و جوهر و مظهر باید که تا خانه
 حاجت در اصل طالع بود و مظهر بود و باشد و خدا
 او توی حال **سعد** و شادمانی و حاجت و آن دو
 وجه است اول بعد باید که در شادمانی و حاجت مظهر بود
 بطلع و بعد از آن طالع و بعد از حاجت از شادمانی یا از سستی
 یا از ترس اگر سستی باشد مظهر و شادمانی باید که
 تا نظر او از ترس و شادمانی باشد پس اگر نظر سستی باشد
 مظهر شود و بطلع باید که مظهر باشد و صاحب طالع و شادمانی
 میگوید نظر سستی حاجت صاحب طالع مظهر آن بود
 که نظر او بطلع و جوهر و مظهر باید که تا خداوند مظهر
 حاجت توی حال بود و زیرا که او دلیل حاجت است **سعد**
 اعتبار حال سهام و آن چهار وجه است و وجه اول اصلاح

سعد م

علی

خانه

حال سهم السعاده را اعتبار باید کرد زیرا که او دلیل
 ابتدا است و وجه دوم صلاح حال خداوند او را اعتبار
 باید کرد و از برای آنکه او دلیل عاقبت است و وجه سوم سهم السعاده
 باید که مظهر بود و اگر خداوند سهم السعاده ساقط
 بود از طالع سهم مضر حاصل نشود و چون سهم السعاده
 مظهر بود و اگر نظر سهم السعاده نگاه میسر شود باید که میان
 هر دو ستاره معدوم و تا هر دو را با هم جمع کند و او آن
 بود که از ماه باشد و سهم السعاده دید و وجه چهارم
 که آن سهم که مظهر بود و آن حاجت مظهر بود و باید
 که سهم السعاده مظهر بود و در آن سعادت **سعد**
 اعتبار آن ساقط که اعتبار دوی اتفاق افتد چنانکه
 اگر آن اثبات را از برای کار خبر بود باید که در ساعت
 شش و نه و زهره باشد یا در ساعت عشاء و عطر در چون
 مظهر باشد و اگر احتیاط را در برای کارهای بد بود حال
 برعکس آن باید **سعد** کارها که در وی قیامت طلبند
 بزمینهاست و زحل راست نیاید و کارها که در وی قیامت
 بدست آید از مایه بزمینهاست و مرغ راست نشود
 اینست آن مایه خبر که در اول فصل و عده کرد و بدین
سعد در میان چهار کار که از آن احتیاط باید کرد

و آن هفت سالت **اول** آنکه تعلق با جماع و استیصال
 دارد و این از دو جاست و در اول چون تعلق با جماع
 تمام بود و تعلق با این طالع مستولی باشد هر چه
 باید کرد در آن ماه از ابتدا کردن کار تا که دوام آن
 مطلوب باشد و در دوم آنکه چون با جماع در آن
 که در وی استعدا کار را خواهی کردن اگر در آن در جفتان
 افتاده باشد که توان در جفتی در آن اتفاق افتاده
 باشد چنانکه آن توان که تو در وی باشی از ابتدا کردن
 در آن ماه از ابتدا باید کرد که آن یک سالت بود و هر که
 غرض مستولی بود باشد اما اگر هر دو سالت در آن
 در جفتان کرده باشد آن غرض را زایل شود و آن که
 سالتی آن بود که در وی سالتی کار باشد
ثانی آنکه تعلق ماه دارد و آن پنج وجاست و در اول
 حذر باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد خاصه در سال
 در جمیع و تفریق که چون ماه مسعود بود و در طالع باشد این
 سستی بر او بود و اصطفا و حکم که بدو آن ماه در غایت
 تر است از سعادت و خوشی زود در وی پیدا
 شود و پس اگر در طالع بود و تعلق با غلبه در طالع الحسن
 بدید آید و در دوم حذر باید کرد از آنکه ماه شاقا قط بود

اصول

از طالع و در سیم حذر باید کرد از نماز حجت ماه با جماع
 در اول روز و اول ماه و از نماز حجت فصل در آن روز و اول
 ماه خامس در شب و در چهارم حذر باید کرد از آنکه
 ماه را و خداوند خانه او را بایکد یک نظر عداوت بود
 زیرا که دلیل مضادت و خصومت بود در آن کاری که
 ابتدا کرد باشد مگر کار را که از قبل نشان بود که
 آن سهل تر باشد و در پنج حذر باید کرد از آنکه سستی
 و آن از بایزده و در است اول آنکه در حقایق بود و آسان
 بود که میان ماه و آفتاب دوازده درجه بود یا کمتر و
 بدتر آنکه روزه باشد یا آفتاب دوم آنکه در خسوف
 باشد و بدتر آن بود که آن خسوف در آن برج اتفاق افتد
 که ماه در وی بوده باشد در اصل طالع موقوف و سیم
 مقابله او با آفتاب و بدتر که بعضی این خوشی نیست
 چهارم آنکه تفریق آفتاب باشد پنج آنکه مقدار آن
 باشد یا تفریق یا مقابله ایشان ششم آنکه محصور بین
 آنهمین باشد هفتم آنکه در میان او و ذنب یکسان
 دوازده درجه یا کمتر باشد هشتم آنکه در طالع محصور بود
 و آن تودوه درجه میزان است نهم آنکه در جفتان سیم آنکه
 در آن تفریق بود و در ده حذر باید کرد از آنکه با آفتاب غایت

اجتماع ماه با آفتاب تا اجتماع دیگر چهار ساعت و در هر
 کار دیگر راست باشد و شرح این سخن آنست که از وقت
 اجتماع تا دوازده ساعت که گذشت از آن تعلق باقی است
 و این دوازده ساعت تحت تباها بود زیرا که چهار ساعت
 اول و سلسله ملک همان در تن باشد و چهار ساعت دوم
 و سلسله چاروی و تباها مال باشد و چهار ساعت سوم
 و سلسله تباها مال بود اگر چه سلسله چاروی بود بعد از این
 دوازده ساعت دیگر تعلق بر چه دارد و این ساعت باشد
 باشد و کار را را خاصه آنکه تعلق بر چه دارد
 بعد از این دوازده ساعت دیگر تعلق بطور دارد
 و آن ساعت شایسته است که کار را را عطار و راجع
 دوازده ساعت دیگر تعلق به چه دارد و آن شایسته بود
 راه رفتن و چشیدن طعم شدن و خوردن و فروختن را
 خاصه چون ماه مسجود باشد بعد از این دوازده ساعت
 دیگر راجع را باشد و آن شایسته است که در آن وقت
 کردن و در وقت نشاندن و بنای تهاون خاصه و چهار
 ساعت اول چون ماه را بدید بود در نور و بعد از این
 دوازده ساعت دیگر شش ساعتی راست و آن ساعت
 یکست کار را سلطان را و شکر است و مانند آن گویم

حال
 بران

این

این دوازده ساعت دیگر مریخ راست چهار ساعت
 نخستین و شایسته است بر آب نشستن و علاج
 پوشیدن و جنگ کردن و از چهار ساعت دوم شایسته
 تجارت و فصد و از چهار ساعت سوم هیچ کار را نشاید
 و باز بعد از این خوبت باقی است و رسد و آن ساعت
 است بود و یک تباها باشد و هم برین تریب ساعت
 است باز می آید و ایست حکم گوید که تباها مال ماه که از آن
 که تباها ایام است و چهار دوم آخر از باید کرد و از ابتدا
 کار را در ایام نقصان و آن از اول است و ششم ماه بود
 تا نیمه روز چهارم از ماه دیگر و بعد از آن تمام بازده روز
 ایام زیادت بود و بعد از آن از ابتدا و در روز
 تا نیمه روز نود و هم ایام نقصان بود و بعد از آن تا آخر
 روز است و ششم ایام زیاده بود و چهار ششم بر بهر
 باید کرد و از اقصای آن هم و چهارم و بیست و هفتم ماه
 بود و همچنین قدر باید کرد از اقصای آن هم و چهارم و
 بیست و یکم و بیست و ششم بود و چهارم و چهارم و
 و سلسله آن کار که ابتدا خواهد کرد و غرض از توفیق است و در
 یا تحت آنکه شش است و اینست که از وی اجتناب نماید
 کرد و در احیای راست و ششم در آنکه که آنرا اختیار

است

این از روی اعتبار باید کرد پس جز است روانی که
 قمر باشد عطار و یا شمس یا زحل روانی که قمر در خانه
 یکی از این ستارگان بود اگر ماه در برج مقبل بود
 و عطار در طالع بود و سیل بود که در ویران آید و اگر ماه
 متصل بود زحل و زحل در او بود و سیل بود و خورشید
 و اگر متصل بود با قنات و سیل بود در ششگ و اگر متصل
 بود برج و سیل بود که صورتی مرارت از حد بگذرد و اسد
 جزای که این اعتباری تمام شود و است
 باید که قمر در برجهای قوس جدی بود الا در سبیل شد
 ایوب روانی که در میزان یا در دلو بود که شمس در کنت
 باید که در برجهای آبی بود باید که متصل بود یکی از دو
 سعد زبراکه آن سیل بود در اگر بار دیگر آن موی در ششادی
 بر آید اما اگر از وی جدا باید که در شش شش
 آید که ماه در برجهای مقبل و ثابت باشد عطار جدی
 در اگر سیل بود در آنکه موی در بر آید و عطار شش
 پس آن غم بود باید که متصل باشد زحل م این
 علت گرفت شد باید که متصل نبود برج روانی که
 قمر در طالع باشد روانی که زحل یا برج در طالع است
 باشند روانی که قمر در طالع بود و اگر در طالع

و باید که

و باید که یکی کردن جزای که این اعتباری تمام شود
 چهارست باید که ماه متصل باشد با قنات یا تحت
 الشعل بود چنانکه از قنات جدا شده باشد
 باید که ماه در برجهای آبی بود و روانی که در حمل و ثور
 و اسد و جدی بود و عطار ایوب باید که ماه در برج
 ارضی نبود باید که ماه متصل بود ستارگان که در
 سوط باشند یا خورشید یا راج از آنکه این دلیل بود که
 آن موی در بر آید باید که عطار در طالع متحد باشد
 از وند و سوط السما و نند الارض و اگر از این اجزاء
 موی تمام شود و است باید که ماه در خانه ای زهره یا
 خانه مرغ یا خانه شیرین باشد عطار ایوب سیکو پنهان
 این باشد که خانه ماه نور یا سر طان یا عقیق یا دلو
 بود باید که ماه در را باید باشد نور یا حساب یا در هر دو
 اما اگر از وی جدا باید که در حجاب جز است
 جدا باید که ماه در جوزا یا در حوت بود زیرا که آن قمر
 خداوندان ایشان جدا باشند این کار را و سیل
 بود بر آنکه آن ناخن باز بر نرود عطار باید که در آنکه
 مرغ در طالع وقت یا ماه در یک برج باشد
 زیرا که عطار موی که کشت نرود عطار باید که در حمل

بود

سرم

کردند

در طالع بود یا قمر خدر باید از آنکه متصل بود به ستاره
 راج خاصه چون در جنوب بود و الا جسم در آن وقت است
 در آن باطن پیدا آید **در این طالع** این اختیار روی تمام
 شود است آهمن باید از آنکه با بد بدن کمال
 در برج باشد که آن اندام باین برج مشهور است و مشهور است
 بجل کردن و قفس بشود و در کشتن و با نوا بفرزا
 و سبب بر طمان و پشت و جلو باشد و شکم در او
 بسبب و مشهور است از آن و فرج به قریب و هر دو در آن
 به شمس و سر از آنو لیدی و ساقها بدو و با شایسته
 و کوکبها میگوید در آن برج که عضو بدو مشرب باشد
 اگر سعدی قوی باشد آهمن بدو بدن روا باشد ماه
 باید که ناقص النور باشد و کسب بود از کسب
 باید که ماه متصل بود به شمس و مشتری و قی الا در کسب
 اما در کسب با جادی مشتری در تاسع کسب اگر بود
 مشتری در دهم موضع شمس باشد و در طالع بود
 و مشتری را که ناطر بود با قیاب و قابل النور باشد
 اندوهی زیرا که آن دلیل بود که صحت سودی حاصل شود
 اما اگر از وی خدر باید کرد و در جز است آنکه ماه بری باشد
 از مقارنه آفتاب باید که بری بود از نظر قمر مشرب

خاصه برج **نجم** که این اختیار این احتیاج روی تمام شود
 چهار ستاره عبد الحلیل قوی گوید بزرگان بود که ماه
 در برج ثابت بود الا در ثور و قمران گوید بزرگان بود
 که ماه در زاید باشد در ثور و در حباب باید که ماه در
 برجهای دیگر باشد باید که ماه متصل باشد به حورانا
 از آن روی خدر باید که در حشر است آنکه خانه ماه چار
 منقلب یا در حشر است که قاصد هر از آن باید که خانه
 ماه و طالع بر جای ارضی شود **در این طالع** حوت باید کرد
 در وقت اختراع تا سیزده درجه آن کار را نشاید
 از وقت استقبال خدر باید که در دهم بر می باید کردن
 از آنکه رطل یا برج در طالع باشند یا ماه زیرا که آن
 و شمس جای حاجت بر می گرد و دنیا شود و حاجت افتد
 بهر مدتی آن و درین باب است و هر چه از آن باید کرد که
 واجب تر است **در این طالع** باید که از آنکه رطل یا برج در دهم
 طالع باشد **در این طالع** حوت باید کرد از آنکه رطل یا برج در دهم
 قرار باشد **در این طالع** این اختیار این احتیاج روی تمام شود
 غیر است **در این طالع** باید که خانه ماه و طالع برج باشد از
 برجها که زیر لگن چنین بود خون فاسد بود و
 خون صافی بخور و نفع آن نفع است و باید که با نفع

بود

بود بیشتری **سختی** گوید باید که ماه زاید نور بود
 و قمرانی گوید باید که ناقص انور و غلب بود و اما
 از وی حد باید کرد که **خیزت** اندرین حد است
 که ماهی نور یا در حد باشد **دور** یکس میگوید
 در ثانی ترین یا در ثامن ایشان غنی بود و غایت شایع بود
حد ارب گوید حد باید کرد از آنکه ماه در وقت الشیاع
 بود از آنکه طالع یا خاند ماه بر جای راضی بود زیرا که خوف
 جبه آید و **حد** او را از آنکه بر جای آن بود زیرا که
 خوف پیدا کند فایده و لغوه بود **حد** این
 احتیاط روی تمام شود چهارست باید که ماه در
 زاید بود و در روز و در شب باید که بعد از اجتماع
 و پیش از استقبال بود **حد** باید که ماه متصل به اقلیت
 یا از حد میس باید که خداوند خاند ماه ناظر باشد
 از شکیبایی است پس و چون خدای که خون اندک
 چهره کنی چنانکه نفع حاصل شود و خدا این شرطها
 اعتبار باید کرد و باید که ماه از غلبه در ساقط
حد این احتیاط روی تمام خود نیست
حد باید که ماه متصل باشد به **حد** باید که متصل
 بود یکی از دو **حد** باید که در جای شمالی بود باید

حاکم

بشر

قسم

متصل

که باید

حد

که زاید بود باید که خداوند شمال بود باید که خداوند طالع
 صاعد بود باید که خاند ماه و طالع برج هوایی بود و آنچه
 از وی حد باید کرد و است **حد** خدا کن از آنکه ماه
 در غلب بود خاص **حد** چون برجی ناظر بود از او تا
 طالع **حد** اگر نظر برج از غلبت یا از شکیبایی
 و ماه ناقص بود بدین باشد **حد** این کار بوی
 تمام شود **حد** که اگر سعدی در طالع بود مقصود بود
 حاصل شود و ذکر نیکی طالع **حد** و اگر در عاشر
 بود چهار فرمان بود و فکلیت کند و اگر در سابع بود علاج
 زده و پذیرد و اگر در رابع بود علاج **حد** کار باید اما آنچه
 از وی حد باید کرد و چهار چیز است **حد** اگر غنی در طالع
 بود آن علاج حفظ بود و نباشی آن ظاهر شود و اگر در
 عاشر بود چهار فکلیت کند و کار دشوار شود و اگر در
 سابع بود چهار از آن علت بعثت دیگر بود و اگر در رابع بود
 خط **حد** باشد اگر در ابتدا علاج **حد** و اگر در آخر
 چهار و طالع **حد** که چهار **حد** و اگر از سعدی که در
 باشد و سعدی که چهار و طالع **حد** که در احسن
 باشند اگر خداوند طالع آن وقت **حد** و اگر
 بخواند و ختم و خداوند **حد** در طالع باشد و خدا

السنوم

حد

طالع در ششم بهر حال آن چهار جهت آن طالع ملک شود
 اگر ماه در وقت دارد و خود بود و طاعت و رزم بدید آید
در وقت این باب بهر جهت طالع باید کرد هرگاه که طالع
 علاج خواست کردن بدان که آن عضو از کدام برج است
 که ماه در آن برج باشد و اگر باشد مسود یا شد
 اگر علاج چنانچه بالا خواست از آن و آن سبب بود تا ناف باید
 که قدر میان و تند السواد و تند الارض بود و اگر علاج نیمه
 زمین خواست که در میان یک قسم در یک بود و از قتل
 اگر مقصود از علاج تا قتل کردن خطی بود و چندی کردن
 مانند باید که ماه تا قتل نمود و از آید استیر باشد و در طالع
 سعدی بود **در وقت** این باب درین باب رعایت باید
 کردن دو چیز است اگر مری و دلیل آن بیماری بود و آن
 وقت علاج باید کرد که مستحضر در وقت باشد و اگر دلیل
 آن بیماری از علل باشد در ابتدا علاج باید که آفتاب
 از وقت باشد و اگر دلیل بیماری عطارد باشد و در
 ابتدا باید که زهره در وقت باشد و اگر دلیل بیماری
 ماه بود باید که در وقت علاج ماه و مقابل خداوند آن برج
 بود که ماه در وی بود و بهر جهت در وقت سوال از آن
 بیماری باید که ماه خالی بود از طالع و از اینها

غیر
 باز در قسم

دوازدهم

دفع

و متصل بود و بهر حال آن چهار جهت آن طالع ملک شود
 که ماه در وقت دارد و خود بود و طاعت و رزم بدید آید
 مقابل خداوند آن ساکن باشد خداوند تا من یا جامع
 آفتاب باشد یا مقابل او یا ربع او یا میان او و میان
 او و ماه در آن درجه باشد **در وقت** این باب درین
 طالع باید که شش خیز است که نگاه باید داشتن
 آنکه طالع که ماه بر جمیع آن باشد و بهر جهت
 و میان رواد است مانند باید که ماه تا قتل نمود و
 الحساب بود باید که منفرد باشد از سعدی و متصل
 سعدی دیگر باید که در ماه از ذنب پیش از
 سیزده درجه باشد باید که عرض ماه جنوبی بود
 باید که مایل بود در جنوب و باید که فوق الارض بود
 و متصل بود ستاره تحت الارض و آن ستاره
 در راجع بود و آن در وی حذر باید کردن دو چیز است
 بودن ماه در اسد بغایت تمام است باید که متصل
 بود و جیس که اگر بر عل باشد نگاه کرد باید و باشد
 دیگر باید آید و اگر متصل بود برج از نظر عداوت در و
 ناف و همچنین روده بدید آید و کوشش را از شلیت
 و شش رواد است است تا دارو که

سیزدهم

طالع

پنجم

چون در محل باشد و طلوع نماید در این سه چرخگاه
باید است باید که ماه در برجهای ارضی بود و در برجین نورست
سایه که سه دور او تا ماه باشد باید که ماه خالی بود
و زحمت حسن و آنجا از وی حذر باید کرد و آنست که
ماه متصل بود و متصل زیر که سبب در آری بخاری بود
و آنست که این اختیار روی تمام شود و در هر جهت
باید که قدری میزان یا در غروب باشد یا در طلوع
از برجهای بود از میزان یا حوت که دلیل است از
نافه تا پای و سبب است آن بود که ماه به سبب شود
سعد و زاید انور باشد و در هر جهت که باشد در هر سنی
رعایت باید کرد و صفت خیر است آنکه ماه در برج و سنی
باشد و آنکه خود او را سابع ناقص السیر باشد و نفع
در جنوب و آنکه ماه زاید انور و الساب باشد
آنکه قابل تدبیر و ساقط و ضعیف بود اگر متصل بود
بر وجه او و بیشتر بود و آنکه در سنین در ساعت مسود
اتفاق افتد آنکه در طالع سعدی بود و ماه در غایت
و مسود بود و بدان سعد که طالع باشد و از او خبر چند
باید کرد و آنکه ماه در برجهای ثابت بود و قیام ترین است
حذر باید کرد و از آنکه محاسن و فرج کس یا معالیه یوم

پنجم

پنجم

ایشان

ایشان خاصه با آفتاب زیرا که مقابل و مقارنه
آفتاب دلیل آن باشد که آن جامه بار خورشید
و معاقبت باشد و در بخش کور شد و در مقابل
در این مسمی چهار چرخگاه باید داشت باید که ماه در
برجهای آتشی بود باید که طالع بود با آفتاب یا در هر
ثقیل یا از سبب و آنکه طالع بود و سعدین از
هر نظر که بود و در او بود باید که طالع حاصل بود باید که ماه
در برجهای قدیم بدین باشد و او سبب است آن بود که آن
برج ستم الطول باشد و در این مسمی چهار چرخگاه
داشت باید که ماه در برجهای ستم الطول باشد
زیرا که چون چنین بود و نفع را در ستم بود و اگر در برجهای موع
الطالع بود و نفع را از این رسد و با مع سوسه باید که
زاید انور و الساب باشد باید که ستم الساب باشد در
خاز مشری بود و متصل بود و مسود و دیگر ماه از آن وقت
که از اجتماع با ذکر و تا ربع اول دلیل بود بر عدل انصاف
در معالیه و از ربع اول تا مقابل دلیل بود و در هر
مقصود و با مع و از مقابل تا ربع دوم دلیل باشد و یکی
حال مشری و از ربع دوم تا مقارنه سیکه شد
چنین چیزها در مسود باید که ماه ساقط بود و از هر رخ

صاحب

چهارم

در عطار دو الاخصرت آرد و همچنین از و بساط
 بود باید که ماه متصل بر و بسعد با متصل بسعد
در و حین درین معنی چهار مرتبه نگاه باید داشت
 باید که ماه منصرف باشد از سعدی و بسعدی متصل
 و اگر نجبی بودند باج زبان کند باید که ماه در شرف بود
 بود باید که در هر جای معراج الطول باشد باید که ناقص
 انور و الحسب باشد زیرا که چون چنین باشد
 دلیل بود که باج را سود باشد مستثنی را زبان
درین معنی نیز نگاه باید داشت
 باید که طالع و خانه ماه بر چهار دو جسدین بود و بعضی
 از حکما اسید را و جسدی را درین معنی نگاه داشته اند
 اما جزا دلیل دو گستی و امانت باشد که سید
 دلیل منفعت باشد و کوسن دلیل منفعت لیکن
 با خصوصیت و اسد دلیل جد بود و منفعت و جدی
 دلیل آن بود که هر دو از یکدیگر جدا باشند اما دیگر
 بر چهار این کار را نباید است اما حمل دلیل آن بود که
 شرکت خود را اکیل شود و نور دلیل کند عاقبت
 اهرم و و سر طالع دلیل نزدی بود و بسعدین
 دلیل زود را کردن آن شرکت بود و غروب دلیل

بیت نخست

بیت دوم

کنند

کنند بر جنگ و دلو دلیل کند بر زبان کردن در معافیت
 و ما در مقدمه بیان کردیم که احوال سعادت و محنت
 بنظر ستارگان نیکو و بدترین نظر را درین باب است
 که سعد را با قمر باشد یا در طالع یا ناظر باشند از یکدیگر
 یا با ماه یا با طالع اگر خداوند خانه ماه ناظر بود ماه دلیل بود
 بر آنکه ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر را می کشند
 و بدان شرکت کسود کنند و اگر ناظر باشد دلیل
 بود که هر دو آنها از یکدیگر استیسه کنند عیانت و بدان
 سبب انبیا زنی باطل شود و اما آنچه از روی حذر باید که
 دو چیز است بودن خمس در اوقات و نظر خداوند
 خانه ماه از مقابله با از ربع که دلیل خصوصیت بود
 در وقت مفارقت **در و حین** درین باب سید
 نگاه باید داشت باید که ماه و عطارد هر دو سود
 باشند و ماه و عطارد متصل بود یعنی و عادی باشد
 که بیت المال و بیت الزمان و جداوند هر دو باید که
 باشند باید که عطارد در نور ترنج بود تا آن مقدار
 روزه حاصل شود **در و حین** درین باب سید
 نگاه باید داشت باید که ماه در غروب باشد و سید
 اسد یا در حوت باشد باید که طالع یکی این

بیت سوم

بیت چهارم

برجا باشد باید که ماه ناقص نبود باشد باید که
 ماه بری بود از غروب و فصل بود بسو و یا عطارد
 در آن وقت که عطارد مسعود باشد باید که صاحب
 طالع و صاحب سابع سید باشد از خوش
 متاع کل یکدیگر فاما از ازوی حذر باید کرد در هر
 آنکه ماه برج مریخ بود آنکه در مقابل محل باشد
 آنکه در جاسق زحل باشد و این اگر سید باشد
 در اوام و اوام باید که منشی یا عطارد و ناظر باشد
 یا ماه تا اوام زود باز رسد و آنکه ازوی حذر باید کرد
 پنج خیریت باید که قدر در موضع منشی باشد و آن
 از خود در برج میزان باشد تا سه درجه غرب
 و محققان این را طریقه محترقه گویند آنکه ماه را
 عرض شود از منطقه البروج آنکه ماهی در جنوب باشد
 آنکه در اول درجه و جزا و اسود هم پس بود و طالع
 ازین درجا باشد باید که عطارد و در باشد از نظر
 زحل و مریخ زیرا که مریخ سبب قتل و خصومت
 بود و زحل و نیل مصل بود و **در این** درین یا بیعت
 نیز نگاه باید داشت باید که او تا درجا و کازار کس
 حال باشد باید که طالع برج ذوجیدین باشد

صفت دهم

سیم

باید

باید که صاحب طالع در عاشر بوده یا در حادی عشر
 باید که ماه ناظر باشد یا فاست یا از نظر سعد باید که
 مسعود بوده باشد در طالع اجتماع یا استقبال که
 پیش ازین بوده باشد باید که خداوندان جانشان
 مسعود باشند باید که اگر کل یکدیگر از برای زود بود صلاح
 آفتاب نگاه کنند و اگر از برای مفره صلاح ماه و
 آنکه ازوی حذر باید کرد خیریت یا مریخ باید
 کرد از خوش عطارد و مریخ باید کرد از آن که طالع
 برج مریخ طلوع باشد یا مریخ باید کرد از آنکه طالع درجه
 کس بوده یا در مقابل و مقارنه ایشان باشد
 یا زوئب بود **در این** درین یا بیعت
 داشت باید که طالع برج ذوجیدین باشد باید
 که این کار در ساعت زهره کنند خاصه در روز
 زهره باید که زهره خال بود از کجاست باید که
 ناظر بود طالع باید که زهره خداوند خال بود
 باید که متصل بود بافتاب از قبلت یا از سید
 صلاح عطارد و مشتری و آفتاب نگاه باید کرد
 و نشانی که زحل و مریخ در او تا باشد و بران
 ستارگان مسئول باشند اگر این عمل برای

کودک

نکرده و طالع و خداوند طالع باید که نکرده و اگر برای
 امانت بود طالع خداوندش مؤنت باید
 چون غایت خواست کردن از برای کاری باید که گشتن
 تا آن کار از کدام ستاره حاصل شود و کدام غایت
 دارد پس در میان ستاره در این غایت
 باید که در هر چند و هم قوی تر بود و اگر حاصل آن
 اول دلیل آنست که غایت در حق وی خواهد گردن
 باید که شش است که تا اگر ستاره او مذکور و اگر در ستاره
 ستاره مذکور کند اگر مؤنت بود در ستاره ستاره
 مؤنت کند و هم آنکه آن ستاره که غایت وی تمام
 شود قوی تر باشد از آن ستاره که دلیل از شخص
 بود و **در بیان باب هشت** خبر نگاه
 باید داشت طالع باید که برج منقلب بود باید که ماه
 در برج منقلب بود باید که راجع و مرجع باشد
 ماه و نظر راجع درین باب و بیشتر این کار در
 ساعت راجع باید که در باید که راجع در و بیشتر
 باشد و قوی حال باشد باید که هر دو نیز راجع
 باشند راجع باید که هر دو نیز از یکدیگر ساقط
 باشند باید که خداوند طالع راجع باشد



درم

درم

نظر

در وی خبر نگاه باید داشت و طالع
 و طالع و نظر طالع و طالع و طالع و طالع
 درین کار و خبر نگاه باید داشت باید که ماه تخت
 استماع باشد و روی در اجتماع نماید باشد
 باید که خداوند طالع مخفی باشد باید که هر دو نیز از
 طالع ساقط باشد باید که هر دو نیز از یکدیگر ساقط
 باشند باید که هر دو نیز از یکدیگر ساقط باشند
 اگر ستاره کاین و دیگر تخت الارض باشد بهتر باشد
 باید که هر دو نیز از طالع ساقط باشد باید که ماه متصل بود
 که در طالع و خبر شش یا خداوند خازن چهارم خوش
 باید که صاحب طالع ساقط بود از یکدیگر ساقط
 باید که ماه متصل بود و بطار و هر دو تخت استماع
 اما اگر خواست که کار باین برسد و خبر باید که خداوند
 طالع نیز برین مکرر باشد این شرطها گفته شد
در بیان باب نهم باید که ماه از اجتماع بازگشتن بود و هر دو
 تخت استماع باشد اگر باید که فوق الارض بود
 و متصل بود و بعد تخت الارض و باید که خداوند
 او مخفی بود **در بیان باب دهم** باید که هر دو نیز از یکدیگر ساقط
 داشت باید که ماه در راجع منقلب بود باید

درم

درم

درم

که نیرین ناظر باشند یکدیگر از نظر ثلث و بعضی
 باید که نیرین ناظر باشند بطالع و طالع سوم باشد
 باید که احباب ناظر باشند از طالع از ثلث است
 باید که یکی از نیرین بر وسط سما باشد **در صورت**
 در جبهی از جهات عالم از برای طالع ثلث و منفعت
 اگر ستارگان موافق آن کار باشند در طالع وقت
 سوال باشند در جانب مشرق بهتر بود و اگر در وقت
 عاشق باشند جانب مغرب بهتر بود و اگر در وقت راجع
 راجع باشند جانب شمال بهتر بود و اگر در میان دو
 دند باشند ازین وقت که گذشت سفر حاجتی باید کرد که
 در میان آن دو جانب بود که تعلق میان دو وقت
در اوقات از اربع جهت با روز از برای طلب
 حاجت اگر دلیلی این جانب در طالع بود یا در ناحیه
 مشرق اول آن روز آن کار را بهتر بود و اگر در
 میان وسط سما و مغرب بود نیم آن روز کار را
 بهتر بود و اگر در میان دو دندالار من باشد و طالع نیم آن
 بهتر بود و اگر در طالع قیاس باید کرد **در صورت**
در اوقات ابتدا بوزن حاجت در بعضی جهت هرگاه
 باید در جهت آنکه ستارگان باید که طالع هر جهت

در وقت سفر
 در وقت حاجت
 در وقت سفر
 در وقت حاجت
 در وقت سفر
 در وقت حاجت

بود و محمد ایوب گوید طالع باید که برین باشد که عطف
 در وی نصیبی باشد چنانکه با خانه او بود یا شرف او باشد
 او یا جدا او یا جدا بر سر عطار در خطها بود
 باید که ماه باشد او دند طالع درین خطها باشد از عطار
 و اگر این نیست نشود باید که عاشر بر سر عطار و در
 خط باشد باید که طالع و خدا و بخشش دور باشد
 بخشش باید که خداوند طالع در وسط سما باشد
 یا روی بوسط السما دارد باید که عطار در مشرق
 بود و مستقر بود و در اوقات تحریر بود باید که ماه باشد
 یا بوی متصل باشد اگر نام نوشتن برای حاجت
 بود باید که ماه متصل باشد بدان ستاره که در بخشش
 باشد که نام بوی نویسد باید که ماه مقبول باشد
 بود حاکم اگر نام پیادشان نویسد باید که ماه متصل
 بود یا جانب و اگر بغضیان نویسد متصل بود و شرفی
 و اگر بهزگان نویسد باید که متصل بود بر محل و آن
 اتصال مقبول بود و او بهتر آن بود که ابتدا وقت که ماه
 در نورم و از جهت درجه تا چهارده درجه و در حوز از
 یک درجه تا شش درجه و در سبیل از یک درجه تا
 درجه و در میزان از شش درجه تا چهارده درجه

بود
 بود

22

[illegible]

مشرق ۱

در مبطه دارد و راجع نبود باید که مشرق بود و تا نصف
 و در حرکت و زایل بود و طلوع و متصل باشد کوب زایل
 باید که اگر ماه فوق الارض بود و دفع تدبیر خود کند سترها
 تحت الارض و اگر تحت الارض بود دفع تدبیر کند سترها
 فوق الارض باید که ابتدا این کل از جهت کسبیم
 ماه تا اگر ماه کرد باید اگر خواهی که بنا بر کرد باشد باید
 که ماه بخداوند مقام خود ناظر بود **در مبطه** در مبطه
 شش خیر نگاه باید داشت باید که ماه در برجهای
 ارضی بود باید که ماه متصل بود و شش زحل
 یا زحل بود یا باشد باید که زحل در حکلهای خود بود
 باید که برج ساقط باشد باید که راجع بخداوند کسبیم
 باشد باید که ماه زاید بود در حساب و در شرف خود یا
 در کسبیم است یا باشد باید که ماه و خداوند شش خال
 باشند از کسبیم **در مبطه** در مبطه کار چهار چیز
 نگاه باید داشت باید که ماه تحت الارض بود در محاسن
 یا در تالیف و اگر فوق الارض بود در حادی عشر باید
 باید که سترها ناظر باشد ماه و آن سعد باید که در برج خال
 بود و او نیز آن بود که آن سعد مشرق بود و در کسبیم
 است یا در کسبیم نشود زهره باید که در کسبیم است

در مبطه

در مبطه

باید

باید که زحل قوی حال بود و ماه ناظر بوی از شش
 یا شش باید که ماه در برجهای آبی یا در اسد بود
در مبطه در مبطه شش خیر نگاه باید داشت باید
 که ماه در برج ارضی بود یا مانی و کسبیم باید طلوع و
 خانه ماه برج زحل بود باید که طلوع برج ازین
 برجها بود **در مبطه** باید که اگر ماه در طلوع باشد این
 در تحت زهره و تر بر آید اما باید که انتقال او با سعدی باشد
 که آن سعد در طلوع یا در عاشر یا در شرف شش بود
 در مبطه باید که خداوند طلوع مشرق و صاعقه باشد
 که آن دلیل تحت کسبیم بود باید که زحل قوی
 حال باشد در قوا و باید که لایله و او را در طلوع مشاهده
 باشد در شش این باشد که طلوع یا خانه ماه برجی باشد
 که دلیل آن در تحت بود اما انجا از وی اختر باید که در
 سر شش باشد زحل متصل بود بکوبی که در مبطه شش
 باشد زیرا که اگر چنین باشد آن در تحت تباه شود و
 که در از غلظتی که بوی سعد باید که ماه متصل شود و برج و
 با قیاب که آن دلیل شش شدن آن در تحت
 از لی آبی و در آن بود که از برجهای آبی متصل بود و آنکه
 خداوند ماه در حراتی باشد زیرا که این دلیل آن

در مبطه

در مبطه

باشد که خداوندان فرمود آن درخت کز تند **کاشتن**
 در نیمه شب چهار خمر نگاه باید داشت باید که طالع برج جوزجین
 باشد یا یک خداوند طالع در برج عقرب بود باید که خداوند
 طالع بری بود از خوش و ناخوش طالع را باید که ماه در
 برج عقرب بود و زاده در عدد و در حساب با آنکه از اولی هزار
 باید که در دو خمر است اگر که ناقص باشد که دلیل آن باشد
 که آن ختم تاه شود و چیزی حاصل نشود - اگر آنکه کس
 صاحب طالع نظری بود و در آن دلیل باشد بر آن که آن ربع را
 آفتی **بسیار** درین باب است - چیز نگاه باید داشت
 باید که او تا در او خوش خالی باشد با یک ماه تصرف
 باشد از سعدی و متصل باشد سعدی و یکدیگر آن
 هر دو سعدی که ناخوشند - باید که ماه بخداوند خاش
 کوز با طر بود **در چهار باب** درین باب چهار خمر نگاه
 باید داشت - محمد ارب کوز باید که طالع و خانه ماه مل
 باشد یا نوزد یکی از این بر جای دو سعدی و کوشید
 کوز که باید که ماه در بر جای ثابت باشد الا در عقرب و دلو
 و باید که خانه ماه برج دو سعدی باشد یا یک ماه متصل
 بود که کس **بسیار** - چیزی که باید که او تا در آن کس
 خالی باشد - باید که سادس و خداوندش **سلیح**

باید

عالم

خداوند

از خوش شس اما بخدا زوی الهی را باید کرد - **بخت**
 باید که ماه بکوکب مستقیم متصل باشد و اگر آن دلیل
 باشد که آن حیوان بر دلی خداوند کسان و ناخوشش آید
 باید که برصل طر بود - باید که ماه در سعد یا در عقرب باشد
بخت - باید که در این چهار بابی در یافت نگردد باشد
 باید که طالع وقت لایق و مخرج ماه و آن است
 بود و اگر تو اندک به شش زیاد شود طالع وقت برج
 و در حسب درین باید که چهار بابی با شش بود طالع
 و خانه ماه و شش و شش باید **بسیار** - **بخت** و **بخت**
 باید که نگاه باید داشت - محمد ارب کوز باید که ماه در
 ارضی یا مدانی بود الا سعدی و خاش کوز در هر یک باشد
 الا در عقرب و سعدی و سعدی و شش آنکه در بری باشد که در
 مردم بود و خمرانی کوز که در حوت است - باید که نگاه
 و خداوند شش و فرود خداوند شش باید باشد از نگاه
 باید که خداوند سادس با صاحب طالع مزاجت
 باشد - **بخت** باید که کوز یکسان بود - عین که در دست
 ایشان مشتی بود باید که طالع و خانه ماه نیمه آخری
 باشد - **بخت** و **بخت** - درین باب چهار خمر

بخت و بخت

بخت و بخت

بخت و بخت

نگاه باید داشت اما یک ماه زاید بود در روز باید که ماه
 متصل بود بعدی که شش رقی بود باید که طالع و شش
 بری باشند از شش باید که هر دو نیز طالع باشند
 از شش یا از شش بری هم هر دو یک باشد از
 شش اما اگر از وی آخر را باید که آنست که هر دو
 متقابل باشند یکدیگر که آن دلیل خصوصیت کند میان بنده
 و خداوند تعالی گوید هر چه بهتر از آنکه ماه در صاحب بود و شش
 باشد **نکته** اگر وی چهار خیر نگاه باید داشت
 اما یک ماه بری بود از شش باید که ماه متصل بود و بری
 باید که زهره مستقیم بود قمران گوید باید که زهره
 بود از فلک شش **نکته** اگر درین باب نگاه باید
 داشت چهار خیر است اما یک ماه متصل بود و باشد از شش
 آفتاب باید که ماه متصل بود و خداوند خانه شش باشد از
 طالع باید که خداوند خانه زاده بود بر زمین بود باید که طالع
 خانه شش را عدد بود و اگر خانه زهره بود دلیل بود که آن کار
 دیگر که اگر شش از شش **نکته** اگر درین باب نگاه باید
 باید داشت اما یک طالع و دیگر و نه سال باشد از
 شش باید که ماه و زهره هر دو مسعود باشند
 باید که زهره در خانه مسعود باشد یا در خانه و ایشان

نکته

نکته

نکته

باید که متصل بود زهره و شش باید که ماه در خانه شش
 باشد اگر در خانه زهره بود و اگر در خانه شش بود و اگر در خانه
 شش بود و اگر در خانه زهره بود و اگر در خانه شش بود و اگر در خانه

باید که زهره در خانه شش باشد و اگر در خانه شش باشد و اگر در خانه

باید

باید که زهره در خانه شش باشد یا خداوند خانه خود بود و نه
 با اتصال وی اگر مسعود باشد و اگر شش باشد باید که از
 وی باز شش بود باید که ماه و زهره و شش هر سه در
 یک خانه باشند و بهتر آن آن بود که در خانه آن باشند
 باید که ماه در خانه زهره باشد یا در خانه شش وی باید
 فرج وی باید شش باشد یا در قرآن منزلی باید قرآن
 عطار و در آن وقت که عطار مسعود باشد باید که
 و طالع و خداوند طالع و آن ستاره که ماه از وی باشد
 کشته باشد از شش زیرا که ایشان دلیل بود
 باشند و همچنین زهره و ماه و صاحب و خداوند شش و آن
 ستاره که ماه بر وی زنده باشد و شش باشد از شش
 زیرا که آن همه دلیل شش باشد و شش و شش باشد
 بر آنکه در میان ایشان خواهد بود و رابع و خداوند خانه ماه
 و شش باقی ایشان باشند باید که در سماء سما خال
 یا خداوند شش باید که ماه در برج ثابت بود و بهتر آن
 در اسد است خاصه میان ثور و آن از ده در چاک
 تا سمت در چاک شش گوید در اختیار عقد برج شش
 باید و در زرافه ثابت و همچنین ماه و شش و در شش
 روی در ایوان طالع در اختیار عقد برج شش و در زرافه

باید

ثابت نموده و آنچه از وی صادر باید کرد و میراست
 حدیثی از آنکه زنده مانده بود و محسوس بر میزد آنکه
 ماه تریج و کس با عقاید خویش باشد که آن دلیل وقت
 بود و بپشت منارعت و دشمنی و دشمنی که بگوید
 که باید که ماه در محل و سلطان و جدی و دلون باشد و در
 بر جای ثابت بود و باید که در زمان غفر و سانس بود
 که در آنکه در این که از ده چیز غایب باید داشت
 باید که ماه در برج خشتک باشد و بهتر آنکه برج منقلب بود
 باید که طالع خالی بود از هر کس و همچنین خداوند طالع
 باید که هر چه خالی باشد از سعدی باید که خداوند غایب
 بود که طالع باشد باید که ماه در نهم طالع باشد و آنکه
 باید که ماهی خشتی یا در برج خود باید که ماه متصل بود و بیشتر
 یا با قناب باید که هر کس با قناب باشد از طالع و از
 ماه باید که هر دو تا نظر باشند که بگوید و بطلان محسوس
 باید که قناب و قناب ماه قوی حال باشد در طالع باید که غایب
 عادی باشد که آن دلیل کند که او در آن سفر میرای
 بسیار حاصل شود باید که ماه تا نظر بود و خداوند غایب
 باید که خداوند طالع و خداوند غایب ماه در آنکه باشد
 و سیم از مضامین اگر آفتاب تریج شود باشد

در آنکه
 سیم
 ششم

باید که مقابل ایشان دلیل خود بیاورند و اگر
 از وی حدیث باید کرد و حدیث میراست حدیثی که از آنکه
 خداوند طالع از طالع ساقط بود و همچنین خداوند
 ماه از ماه بر میر باید که از آنکه ماه قناب باشد یا در
 سانس یا در تریج حدیثی که از آنکه طالع و همچنین
 خانها باشد حدیثی که از آنکه ماه در مقارنه
 باید تریج و سانس باشد از آنکه هر کس با قناب
 از نظر ایشان بطلان قناب گوید که اگر ماه در اول
 متصل بود تریج و دلیل آنست که خداوند در آن یا از
 باید که با از آنش حدیثی که از آنکه ماه
 در وقت راجع باشد که آن دلیل دشواری راه بود و
 سانس حدیثی از آنکه ماه در طالع که آن دلیل
 عادی بود در راه حدیثی از آنکه تریج از طالع ساقط
 باشد که آن دلیل کند که در آن سفر یا بر کس
 در راه و اگر آنکه سفر غایب کردن که طالع
 معلوم باشد باید که صاحب طالع وی سیم باشد و از
 سانس و همچنین سانس عادی و باید که طالع آن وقت
 که در وی سفر غایب کردن که طالع معلوم بود و
 باید که در تریج وی و ماه در تریج و سیم طالع

[illegible]

کتابخانه
بیانی

[illegible]

100

34

۳۳۳

الاختيارات العلوية
في
الاختيارات السماوية
لامام فخر رازی

کتابخانه
مکرمیانی





خطی
۲۶